

مطالعه موردپژوهانه مواجهه منطق ارسطویی در تحلیل احکام، خواص، و قواعد استنتاجی مربوط به نسبت

علی اصغر جعفری ولنی*

چکیده

توجه منطق دانان مسلمان به نسبت و ارائه تحلیل منطقی از احکام و خواص آن و به کارگیری قواعد استنتاجی متضمن نسبت امری مسلم به نظر می‌رسد؛ اما دریافت آن‌ها در یک سطح نبوده است. منطق دانان در تبیین و تحلیل منطق ارسطویی به علت بی‌توجهی به تمایز بین قضایای متضمن نسبت و قضایای متضمن مفاهیم نفسی دچار نوعی ناسازگاری بوده‌اند؛ یعنی ظاهراً منطق ارسطویی بر تحلیل موضوع - محمولی از قضیه استوار است و احکام، خواص، و قواعد نسبت تحت عنوان بخش مستقلی تعریف و تحلیل نشده‌اند؛ ولی بسیاری از مباحث منطقی به نحوی بر خواص و قواعد نسبت مبتنی است، اما به علت محصور بودن در ضوابط منطق ارسطویی بحث از نسبت چندان تعمق نیافته است. بنابراین در منطق سنتی قواعد استنتاجی مبتنی بر نسبت فدای این ناسازگاری شده است. بر این اساس شکار مستقیم آرا و نظریات آن‌ها در این باره ممکن نیست. در واقع منطق ارسطویی در مواضعی با مشکل بحث از نسبت روبه‌رو بوده است، اما این رویارویی صریح نبوده است؛ می‌توان از احکام و لوازم نسب اربعه، تحلیل و تبیین عکس مستوی سالبه کلی، تحلیل قیاس اقترانی حملی شکل اول، چاره‌جویی در قیاس مساوات، و تبیین مأخذ اول و مأخذ ثانی نام برد.

کلیدواژه‌ها: منطق ارسطویی، منطق نسب، نسب اربعه، عکس سالب کلی، قیاس اقترانی، قیاس مساوات، مأخذ اول، مأخذ ثانی.

* استادیار گروه فلسفه دانشگاه شهید مطهری، jafari_valani@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۰۸

۱. مقدمه

ارائه تصویری از نسب در حوزه منطق ارسطویی رایج در دوره اسلامی، ابتدای تحلیل احکام، خواص، گزاره‌ها و قواعد استنتاجی بر نسبت‌ها، و امکان حفظ سازگاری این نظام مسئله بسیار مهمی است که بررسی آن رویکرد تازه‌ای به ساختار نظام منطق ارسطویی است. به‌علت بی‌توجهی به تمایز بین قضایای متضمن نسبت و قضایای متضمن مفاهیم نفسی، منطق‌دانان در تبیین و تحلیل منطق ارسطویی دچار گونه‌ای ناسازگاری بوده‌اند؛ یعنی اگرچه در ظاهر منطق ارسطویی بر تحلیل قضیه به موضوع (شیء) و محمول (مفهوم) استوار است و نسبت، احکام، و قواعد آن به‌صورت مستقل تعریف و تحلیل نشده‌اند، بسیاری از قواعد استنتاجی و مباحث منطقی به‌نحوی بر قواعد نسب مبتنی است.

این ناسازگاری به‌گونه‌ای بوده است که از طرفی، مثلاً در تحلیل قیاس مساوات، با دخالت کبرای خفی به قیاس، آن را به قیاس حملی اقترانی برگردانده‌اند، درحالی‌که مقدمات چنین قیاسی قضایای متضمن نسبت‌اند و باید مبتنی بر قواعد نسب تحلیل و تبیین شوند و از طرف دیگر، مثلاً در اثبات این که «عکس مستوی سالب کلی سالب کلی است»، بر مفهوم تباین تکیه کرده‌اند که نسبتی متقارن است. بنابراین، در منطق سستی، منطق نسب و قواعد استنتاجی مبتنی بر آن فدای این ناسازگاری شده است.

عواملی که به‌نحوی باعث شدند منطق‌دانان اسلامی نسبت را وارد قیاس کنند عبارت‌اند از: ۱. برخورد با قضایای متضمن نسبت که با صورت ساده موضوع — محمولی قابل تحلیل نبود؛ ۲. توجیه قیاس مساوات (تماثل، تعدی، و ...)؛ ۳. مشکل علم اصول فقه در توجیه استدلال‌هایی مانند: نبیذ مانند خمر است و خمر حرام است؛ پس نبیذ حرام است؛ ۴. وجودنداشتن فعل ربط در زبان عربی؛ ۵. تأثیر جالینوس در منطق‌دانان مسلمان.^۱

می‌توان گفت نشانه‌هایی از ابتدای احکام، گزاره‌ها، و قواعد استنتاجی بر نسب و خواص استنتاجی آن در منطق قدیم ملاحظه می‌شود. در این پژوهش، برحسب ترتیب مباحث در کتاب‌های منطقی، مسائلی مطرح می‌شود که به‌نحوی مبتنی بر نسب و قواعد استنتاجی متضمن نسبت باشد: از جمله احکام و لوازم نسب اربعه، تحلیل، و تبیین عکس مستوی سالبه کلی مطلقه، تحلیل قیاس اقترانی حملی شکل اول، چاره‌جویی در قیاس مساوات، و تبیین مأخذ اول و مأخذ ثانی.

۲. احکام و خواص نسبت‌های چهارگانه

طرح تدریجی رابطه مصداقی به موازات رابطه مفهومی از توجه منطقدانان مسلمان به نسبت و ارائه تحلیل منطقی از آن و به کارگیری قواعد استنتاجی متضمن نسبت حکایت می‌کند. در واقع پیدایش نسب اربع از سوی منطقدانان مصداق‌محور مولود توجهی است که آن‌ها به مصداقی یا افراد کلیات ابراز داشتند؛ یعنی نظام منطقی مبتنی بر صرف کلیات خمس (ماهیات) را ناکافی می‌دانند؛ بنابراین، علاوه بر ایساغوجی، از مجموعه‌ها و نسبت بین آن‌ها و قواعد حاکم بر نسبت‌های مصداقی سخن به میان می‌آورند و مبحث نسبت‌های چهارگانه ناظر به مصداقی و مجموعه‌هاست.

از این رو نمی‌توان ادعا کرد که منطقدانان اسلامی به طور کلی درباره مباحث مختلف مربوط به نسبت و قواعد حاکم بر آن بدون موضع و تحلیل منطقی بوده‌اند. مثلاً می‌توان به نسب اربع اشاره کرد. علاوه بر نسب اربع بین مفاهیم، بین قضایا و قیاس‌ها نیز یکی از نسبت‌های چهارگانه برقرار است، که خود گواه این است که منطقدانان مسلمان به نسبت و ارائه تحلیل منطقی از آن و به کارگیری قواعد استنتاجی متضمن نسبت توجه داشته‌اند (حلی ۱۳۷۹: ۱۹۰-۱۹۱، ۱۹۵).

دانشمندان منطقی در کتاب‌های منطقی، پس از بیان نسبت‌ها، نقیض مفاهیم را بررسی می‌کنند. این بحث یکی از خواص منطقی نسب است و می‌توان در پرتو احکام نسبت آن را طرح کرد. احکام نسب اربعه را می‌توان در چند مورد برشمرد:

تعَدُّی نسبت تساوی و عموم و خصوص مطلق: از بین نسب اربعه دو نسبت تساوی و عموم و خصوص مطلق خاصیت تعَدُّی نسبت دارند؛ به این معنا که اگر مثلاً مفهومی مثل «الف» مساوی «ب» بود و «ب» نیز مساوی مفهوم سومی به نام «ج» بود، می‌توان از تعَدُّی نسبت تساوی نتیجه گرفت که مفهوم «الف» نیز مساوی «ج» است. همین‌طور نسبت عموم و خصوص مطلق که اعم از شیء از خود آن شیء اعم است؛ به این معنا که اگر «الف» از «ب» اعم باشد و «ب» نیز اعم از «ج» باشد، بنابراین می‌توان نتیجه گرفت: «الف» اعم از اعم از «ج» است. چنین خاصیتی از نسب را «تعَدُّی»^۲ نامند. نسبت تباین چنین خاصیتی ندارد، مثلاً نمی‌توان گفت: مباین مباین شیء مباین آن شیء است.

تقارن نسبت تساوی، تباین، عموم و خصوص من وجه: خصوصیت دیگر نسبت‌ها این است که هرگاه مفهومی مثلاً نسبت تساوی با مفهوم دیگری داشت آن مفهوم دیگر

نیز همان نسبت تساوی را با مفهوم نخست دارد. به چنین خاصیتی از نسب تقارن گویند.^۳ این وصف در مورد نسبت تباین^۴ و عموم و خصوص من وجه نیز جاری است، برخلاف نسبت عموم و خصوص مطلق که چنین خاصیتی ندارد؛ به این معنا که اگر مفهومی اعم از مفهومی دیگر است، آن گاه خاصیت تقارن بین چنین دو مفهوم اعم و اخص وجود ندارد.

نسبت بین نقیض مفاهیم خود یکی از احکام نسب است: همان گونه که بین دو مفهوم کلی یکی از نسب اربع تحقق دارد، بین نقیض آن دو کلی نیز به لحاظ مفهوم بودن یکی از نسبت های چهارگانه وجود دارد. تعیین نسبت بین نقیض های دو مفهوم کلی نیازمند اثبات است. برای اثبات تحقق این نسبت ها بین نقیض های مفاهیم کلی از یک سری قواعد استنتاجی بهره می گیریم. این قواعد استنتاجی عبارت اند از:

الف) اگر بین نقیض های دو مفهوم کلی یکی از نسب اربعه برقرار است، آن گاه نفی نقیض های سه نسبت دیگر بر آن دو مفهوم عطف می شوند (بودن یکی ← نفی بقیه علی سبیل عطف). معنای این قاعده این است که اگر بین A و B مثلاً نسبت تساوی تحقق دارد پس نسبت های دیگر توأمأ از A و B نفی می شوند؛

ب) اگر بین نقیض دو مفهوم یکی از نسب اربعه برقرار نباشد، آن گاه سه نسبت دیگر باید علی سبیل فصل بر آن دو محقق باشند (نبودن یکی ← اثبات بقیه علی سبیل فصل). این قاعده به این معناست که اگر بین A و B مثلاً نسبت تساوی تحقق ندارد، آن گاه نسب اربعه دیگر علی سبیل فصل بین آن دو موجود است.

این قواعد استنتاجی زمانی می توانند در اثبات تحقق یکی از نسب اربعه بین نقیض مفاهیم مبنای استدلال ما واقع شوند که حصر نسب بین مفاهیم به چهار نسبت حصری عقلی باشد؛ یعنی یا تساوی است، یا تباین، یا عموم و خصوص مطلق، یا عموم و خصوص من وجه (قطب رازی ۱۳۸۴: ۱۷۱-۱۷۳؛ قطب رازی ۱۳۹۳: ۲۹). اما اگر قرار باشد برحسب استقرا بین مفاهیم و یا به هر دلیلی نسبتی غیر از نسب اربعه یاد شده بین دو کلی تحقق یابد یا شخصی در حصر عقلی بودن نسب اربع مناقشه کند و یا مورد نقضی ارائه کند، این قواعد استنتاجی از درجه اعتبار ساقط می شوند و در روند استدلال نمی توان از آن ها بهره جست؛ یعنی وجهی ندارد بگوییم: اگر بین دو مفهوم کلی نسبتی برقرار بود، نسبت های دیگر علی سبیل عطف محقق نیستند و یا اگر بین دو مفهوم کلی نسبتی برقرار نبود بقیه نسب علی سبیل فصل متحقق اند.

از این رو یا باید مناقشات حصر عقلی نسب اربعه را با دلیل ابطال کرد تا با کمک قواعد استنتاجی یادشده بتوان بر تحقق نسب اربع بین نقیض مفاهیم از روش استدلالی (برهان خلف) اقامه برهان کرد یا، در صورت وارد بودن، از طریقی دیگر (غیر از روش استدلال یادشده) بر این مطلب برهان اقامه کرد.

روش اثبات منطق دانان استقصا یا دوران و تردید است؛ یعنی تمام حالات ممکن برای یک مسئله، تا وقتی که جز یکی از آن‌ها ابطال شود، استدلال ادامه دارد. حالت باقی مانده حالت صحیح مسئله است. نسبت نقیض هر دو مفهوم کلی با تحلیل منطقی و روش اثبات آن مجال دیگری می‌طلبد (جعفری ۱۳۹۲: ۷۱).

۳. عکس مستوی سالبه کلیه و نسبت تباین

عکس مستوی، به مثابه یکی از روش‌های استنتاج مستقیم، قاعده استنتاجی مفید و مهمی است که منطق دانان در مواضع مختلفی درباره آن بحث می‌کنند.^۵ در استنتاج‌های بی‌واسطه، برخلاف استدلال‌های قیاسی، طرفین استدلال عمدتاً از قضایای حملی مسوره (محصولات اربعه) و گاهی از قضایای شرطی‌اند که در آن یک قضیه در جایگاه مقدمه قضیه‌ای دیگر به مثابه نتیجه یا مطلوب را به دست می‌دهد.

برخی تعریف دقیقی از «عکس» ارائه کرده‌اند: «عکس آن است که هریک از عقدین به نحو تمام و کمال جابه‌جا شوند، به شرط این که کیفیت، صدق، و کذب دو قضیه به حال اول خود باقی بماند، ولی حفظ کمیت لازم نیست».^۶

برخی از منطق دانان مثل ابن سینا (۱۳۳۹: ۳۶) و سهروردی (حکمة الإشراف: ۳۱-۳۳) قید «بقاء کذب» را در کنار «بقاء صدق» لازم دانسته‌اند و برخی دیگر مانند خواجه نصیر (۱۳۷۵: ۱۹۶) و قطب الدین رازی (۱۳۹۳: ۱۷۵؛ ۱۳۸۴: ۱۲۳) ذکر چنین قیدی را لازم نمی‌دانند (الحسینی الأعرج ۱۳۷۰: ۳۴۱).

استنتاج به طریق عکس، برخلاف قیاس اقترانی شکل اول و یا برخلاف وضع مقدم و رفع تالی، بدیهی نیست، بلکه باید آن را به روش‌های منطقی اثبات کرد. برای اثبات عکس مستوی سالبه کلیه طرق مختلفی در کتاب‌های منطقی ذکر شده است که ما از بین آن‌ها روشی را مطرح می‌کنیم که از طریق نسبت تباین آن را اثبات می‌کند. این روش اثبات قبل از ابن سینا در آثار منطقی به چشم می‌خورد. فارابی این روش را پذیرفته و بر سایر طرق ترجیح داده است و ابن سینا آن را نقد می‌کند.

۱.۳ نقد و بررسی اثبات عکس سالب کلی براساس تباین

عکس مستوی سالبه کلی مطلقه سالبه کلیه است؛ زیرا عقیدین در آن تباین کلی دارند و جابه‌جایی طرفین موجب تفاوتی در نسبت بین آن دو نمی‌شود (همان: ۳۴۲). صورت برهان اثبات آن از طریق نسبت تباین این‌گونه است:

۱. هیچ الف ب نیست؛ (فرض)
۲. الف مباین ب است؛ ۱ و تعریف سالب کلی (تحلیل مفاد سطر ۱)
۳. مباین مباین مباین است؛ ۱ و تعریف سالب کلی (تحلیل مفاد سطر ۱)
۴. ب مباین الف است؛ ۲ و ۳ و قاعده
۵. هیچ ب الف نیست؛ ۴ و تعریف سالب کلی

برخی منطق‌دانان (طوسی ۱۳۷۵: ۲۰۳-۲۰۴) این صورت برهان را به دو گونه تقریر می‌کنند. فخر رازی این دو قرائت مختلف را نقل و نقد می‌کند. خواجه می‌گوید: فخر رازی در تبیین این برهان دچار بدفهمی شده و نسبت تباین در این استدلال را نسبتی متعدی تلقی کرده و قاعده یادشده را به صورت «مباین مباین مباین است» به کسر «یا» فهمیده است و براساس این تلقی، برهان یادشده را نقد می‌کند؛ در صورتی که منظور منطق‌دانان قرائت «مباین مباین مباین است» به فتح «یا» است. او اعتراض وارد بر این برهان را همان بیان بوعلی در *شفا* می‌داند. علامه حلی (۱۳۶۲: ۸۵) نیز در بیان این برهان بر سخن شیخ در *شفا* و اشارات تأکید می‌کند.

این گزارش خواجه از کلام فخر رازی با مراجعه به متن *الانوارات* ناصواب می‌نماید. فخر ابتدا هر دو تقریر را نقل و سپس نقد و بررسی کرده است. منشأ این اختلاف قرائت دوگانگی فهم قاعده‌ای است که در سطر سوم صورت برهان ذکر شده است. هرکدام از این دو تقریر مبنای خاصی دارند که به تفصیل بررسی می‌شوند.

قرائت اول: برخی منطق‌دانان این قاعده را به صورت «مباین مباین مباین است» به کسر «یا» فهمیده‌اند؛ چنین تلقی از این قاعده مبتنی بر تعدی‌پذیری نسبت تباین است. براساس چنین فهمی، اگر امری با امر دیگر مباین باشد و آن امر دوم با امر سوم مباین باشد، تعدی‌پذیری تباین حکم می‌کند که امر اول با امر سوم نیز مباین باشد.

ابن سینا (۱۳۳۹: ۸۵)، بعد از آن که بیان عده‌ای را که از طریق برهان خلف عکس مستوی سالبه کلیه را اثبات کرده‌اند مخدوش می‌داند، به نقل از همان عده، قرائت اول برهان از طریق مبانیت را نیز ذکر می‌کند و می‌گوید: براساس این تلقی، مباین مباین مباین است، هرگاه

«هیچ ج ب نیست» به معنای «ج میان ب است» باشد، پس «ب» نیز میان «ج» خواهد بود؛ یعنی «هیچ ب ج نیست».

فخر رازی در شرح اشارات، پس از نقل عبارات *شفا*، استدلال مبتنی بر این قرائت را بی اساس می داند: ساختار این استدلال اساساً مختل است، زیرا وقتی می گوئیم «هیچ ج ب نیست»، در این قضیه «ب» میان است و «ج» میان میان است، در حالی که «ب» میان میان لحاظ شده است؛ بنابراین اگر میان میان میان باشد، مستلزم این است که شیء میان خودش باشد. البته او «مخالفت» را مثال می زند: اگر قاعده یاد شده صحیح باشد، باید مخالف مخالف خود آن شیء باشد، حال آن که شیء نمی تواند با خودش مخالف باشد (رازی ۱۸۴۷: ۱۱۹). در واقع فخر رازی بر این باور است که کبرای استدلال (قاعده میان میان میان است) کاذب است و اساساً تباین نسبتی متعدی نیست.

قرائت دوم: فخر رازی، بعد از آن که تقریر اول برهان را خدشه پذیر می داند، در ادامه، تقریر دوم را نیز به همان عده از منطق دانان نسبت می دهد: اگر آن ها کلام خود را اصلاح کنند و بگویند قضیه «هیچ ج ب نیست» به معنای تحقق مابینت بین طرفین قضیه است و از آن جاکه تباین از هر دو طرف وجود دارد، وقتی «ب» میان «ج» باشد لازم می آید «ج» نیز میان «ب» باشد و این همان تحقق تباین از دو طرف است (همان: ۱۱۹).

نکته قابل توجه در این استدلال اشتراک لفظی مفهوم مابینت یا تباین است که با توجه به استعمال این لفظ در معانی مختلف باید مشخص شود.

شیخ الرئیس (۱۴۳۰ ق: ۷۸) با ذکر این نکته به تفصیل تقریر دوم برهان را ارزیابی می کند: تباین در معانی مختلفی از قبیل تباین مکانی، که تباین غیرمجامع حقیقی است، تباین در حد و حقیقت، که تباین مفهومی است، و تباین به معنای سلب امری از امر دیگر، که تباین مصداقی است، به کار رفته است. سپس می گوید: تباین در این استدلال به معنای اخیر آن (تباین سلبی) است. یعنی وقتی می گوئیم: «هیچ ج ب نیست؛ پس هیچ ج نیست» به دلیل این که «ج میان ب است» این تعلیل به این معناست که «ج ب نیست» و هر آن چه یکی نباشد بنابراین دیگری هم نیست. به این طریق عکس سالبه کلیه را به سالبه کلیه اثبات می کنند.

شیخ می گوید: دلیل ما از دو حالت بیرون نیست: یا بین است یا بین نیست. اگر دلیل (ج میان ب است) بین باشد، آن گاه این قضیه که «ج ب نیست پس ج نیست» نیز بین خواهد بود؛ چراکه این قضیه معنای آن دلیل ما است. اگر دلیل غیر بین باشد، معنای آن نیز غیر بین خواهد بود؛ زیرا منظور از «ب» و «ج» ماده مشخصی (مصداق خاصی) نیست، بلکه «ج» عبارت است از هر مباینی و «ب» هم حاکی از هر مباینی است (همان: ۷۸)،

در صورتی که دلیل باید وضوح و روشنی بیش تری از مدعا داشته باشد و به واسطه همین وضوح است که دلیل مدعا را اثبات می‌کند؛ در حالی که دلیل و مدعا در این استدلال به لحاظ وضوح هم‌رتبه‌اند.

قرائت دوم مبتنی بر خاصیت تقارن نسبت تباین است؛ یعنی سطر سوم صورت برهان به صورت «مباین مباین است» فهمیده شده است. این خاصیت در کلام فخر رازی با عبارت «و المباينة إنما تتحقق من الجانبيين» بیان می‌شود.

فخر رازی این تقریر از برهان را نیز مخدوش می‌داند: این استدلال از نوع مغالطه مصادره به مطلوب است و شیخ نیز این نقص را با بحث اشتراک لفظی بودن مفهوم تباین توضیح می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که اگر تباین در این استدلال تباین به معنای سلبی باشد، آن چیزی که مطلوب و مدعای ماست، یعنی «ج ب نیست، پس ب ج نیست»، مقدمه استدلال واقع می‌شود؛ زیرا معنای «ج مباین ب است» این است: «ج ب نیست» و از آن نتیجه می‌گیریم: «ب ج نیست». این همان مصادره به مطلوب است.

از بیان شیخ در *شفا* که در آثار برخی منطق‌دانان دیگر (طوسی ۱۳۷۵: ۲۰۳-۲۰۴) نیز به چشم می‌خورد اساس اثبات عکس مستوی سالبه کلیه، بنابر تحلیل مفهومی، بر مبنای خاصیت تقارن نسبت تباین بنا شده است؛ بنابراین قاعده «مباین مباین است» نمی‌تواند دلیل مدعای ما باشد، زیرا اثبات غیر از تحلیل مفهومی است.

۴. قیاس اقترانی شکل اول و خاصیت تعدی در نسبت اندارج

مهم‌ترین فعالیت ذهن ما استنتاج و استدلال است. حجت یا استدلال روش ذهن در برطرف کردن جهل بسیط تصدیقی است. در واقع قواعد منطق استنتاج بیان‌گر روش‌های معتبر انتقال ذهن از تصدیق یا تصدیق‌های پیشین به تصدیق جدید (استدلال منتج) است. معتبرترین روش استنتاج در منطق ارسطویی قیاس (یا سولوگسموس) نام دارد که ذهن را از اصل به نتیجه و از قانون به موارد اطلاق آن می‌رساند.

رکن اساسی قیاس تألیف قضایا و تنظیم مقدمات است. در قیاس اقترانی نسبت خبری که اذعان به آن (سلباً یا ایجاباً) مطلوب است به نحو بالفعل در هیچ‌کدام از مقدمات ذکر نشده است و بنابراین برای حصول آن باید مقدمات قیاس (دو قضیه حملی مؤلف قیاس) را به حدود آن تجزیه کرد. مراد از حدود موضوع و محمول است. پس از تجزیه مقدمات به حدود، چهار حد به دست می‌آید. حد وسط که یکی از حدود چهارگانه است در قیاس

اقترانی جایگاه خاصی دارد. جایگاه حد وسط در قیاس اقترانی به حصر عقلی از چهار حالت بیرون نیست که، بر مبنای این چهار موضع، قیاس اقترانی هم چهار شکل پیدا می‌کند. بدیهی‌ترین شکل قیاس اقترانی شکل نخست آن است که حد وسط محمول صغری و موضوع کبری واقع شده است. این شکل از جهت انتاج روشن‌ترین و معتبرترین شکل قیاس اقترانی است، به گونه‌ای که کسی در منتج‌بودن آن شک نمی‌کند. به عبارت دیگر نتیجه در قیاس اقترانی شکل اول لازم بین مقدمات است و با تصدیق مقدمات به‌طور بدیهی تصدیق نتیجه حاصل می‌شود، برخلاف شکل‌های دیگر که منتج‌بودن آن‌ها باید اثبات شود. در چنین شرایطی که مهم‌ترین بحث قیاس قیاس اقترانی شکل اول است و اعتبار قیاس‌های دیگر نیز مبتنی بر این قیاس است، اگر موقعیت، اعتبار، بدهت، و شرایط انتاج آن بررسی شود، قیاس‌های دیگر به تبع این قیاس جایگاه و منزلت خود را می‌یابند.

برخی از دانشمندان منطق، با وجود این که قیاس اقترانی شکل اول مطلقه را بدیهی و بی‌نیاز از اثبات می‌دانند، در تحلیل این قیاس بیان خاصی ارائه می‌دهند که در اعتبار و موقعیت کل قیاس اقترانی اهمیت اساسی دارد و تحولی در منطق استنتاج و استدلال قیاسی ایجاد می‌کند. به عبارت دیگر، اگر تحلیل و بیان آن اثبات شود، در واقع تمام قیاسات حملی به‌نحوی بر قیاسات متضمن نسبت مبتنی می‌شوند و منطق مفاهیم و محمولات یک‌موضوعی جای خود را به محمولات چندموضوعی می‌دهند.

ابن سینا (۱۳۳۹: ۴۹-۵۰) در بیان شرایط قیاس اقترانی شکل اول مطلقه با تأکید بر تعدی‌پذیری نسبت اندراج می‌گوید: نتیجه‌دادن شکل اول، علاوه بر دو شرط «موجب‌بودن صغری و کلیت کبری»، نیاز به شرط سومی دارد و آن «فعلیت جهت قضیه در صغری» است؛ زیرا اگر شرط فعلیت رعایت نشود و جهت در صغری معنایی وسیع‌تر از فعلیت یابد، یعنی به قید امکان عام یا امکان خاص مقید شود، به سبب آن که اصغر در صغری از مصادیق بالامکان اوسط است و در کبری، بنابر عقیده ابن سینا، اکبر بر افراد بالفعل حد وسط محمول است، به سبب آن که از نظر ابن سینا عقدالوضع و وصف‌عنوانی بر موضوعات بالفعل ثابت است، احتمال دارد حکم اکبر بر مصادیق بالفعل اوسط، شامل افراد بالامکان اصغر نشده است و در نتیجه حکم اکبر بر حد وسط به اصغر تعدی نکند.^۷

قطب‌رازی نیز در شرح اشارات (۱۳۷۵: ۲۴۱-۲۴۴) نظر او را تأیید می‌کند.

نظام منطق ارسطویی، که همان نظام منطق «موضوع، محمول، رابط» و یا منطق مفاهیم و محمولات است، اقتضا می‌کند که مقدمات قیاس به حدود (موضوع و محمول) تحلیل

شوند. قضایایی که شایستگی مقدمه بودن قیاس را دارند تنها قضایای محصوره و مهمله (در حکم محصوره جزئیه) هستند.

قضایای محصوره نیز دارای دو حد (عقدالوضع و عقدالحمل) یا مفاهیم تک‌موضوعی (به اصطلاح منطق جدید) هستند که این قضایا بعد از آن‌که مقدمه قیاس و در جریان استنتاج واقع می‌شوند به کمک رابطه‌ای که این دو حد را به هم می‌پیوندد به گونه‌ای خاص تحلیل و تبیین می‌شوند. رابطه جزء ذاتی قضیه محسوب نمی‌شود؛ چراکه قائم به طرفین قضیه (حدین) است. روابط در قضایای مختلف معانی متفاوت پیدا می‌کنند. معنای اول رابطه در قضایای شخصییه و طبیعییه به معنای عضویت است، یعنی موضوع عضو محمول است. معنای دوم رابطه تساوی است؛ یعنی موضوع مساوی محمول است و این نوع رابطه در قضایای متضمن نسبت تحقق پیدا می‌کند. معنای سوم رابطه در قضایای محصوره و مهمله اندراج است؛ یعنی موضوع (عقدالوضع) مندرج در محمول (عقدالحمل) است. از این رو حمل در قیاس اقترانی یعنی اندراج عقدالوضع در عقدالحمل، زیرا مقدمات قیاسات اقترانی قضایای محصوره‌اند که متضمن مفهوم اندراج‌اند.

بر اساس مطالب یادشده، نظام استنتاجی منطق ارسطویی که بر قیاس اقترانی حملی مبتنی است با یک ناسازگاری دوسویه روبه‌روست: از طرفی این نظام با تحلیل مقدمات قیاس به دو حد مدعی است که تمام قیاس‌ها باید مبتنی بر مفاهیم و حدود و تحلیل «موضوع، محمول، رابط» استوار باشند؛ در حالی که در همین نظام منطقی با قیاس‌هایی مواجهیم که از مقدماتی متضمن نسبت یا بخش محمولی چندموضوعی (به اصطلاح منطق جدید) تألیف می‌شوند. بنابراین ارجاع قیاساتی مانند قیاس مساوات به قالب اقترانی خالی از اشکال نیست.

از طرف دیگر، اگر مقدمات قیاس اقترانی متضمن مفهوم اندراج باشند، با توجه به این‌که اندراج بر اساس خاصیت تعدی خود از قواعد خاص نسب پیروی می‌کند، مستلزم این است که قیاسات اقترانی به نحوی بر قیاسات متضمن نسبت تحویل و مبتنی شوند؛ یعنی مفاهیم یک‌موضوعی به مفاهیم چندموضوعی تبدیل شوند. به عبارت دیگر منطق دانان پیرو ارسطو (ابن رشد ۱۹۹۲: ۸۹-۱۰۹) در تبیین شکل‌های قیاس اقترانی از مفهوم اندراج استفاده می‌کنند که خود به نوعی ارجاع قیاس اقترانی به قیاس متضمن نسبت است. با این توضیح که هر قیاس اقترانی با دو مقدمه‌ای که از نوع قضایای محصوره‌اند منتج به نتیجه‌ای می‌شوند که این نتیجه با تحلیل خاصی از مقدمات به دست می‌آید: مثلاً دو مقدمه «هر الف ب است»

و «هر ب ج است» این نتیجه را در پی دارد: «هر الف ج است». منطق دانان این گونه قیاس‌ها را که از نوع قیاس اقترانی حملی است چنین تحلیل می‌کنند که صغری به کمک نسبت اندراج به این معناست که «هر الف مندرج در ب است» و کبری را به معنای «هر ب در ج مندرج است» در نظر می‌گیرند. این دو مقدمه، به کمک کبرای کلی «مندرج در مندرج مندرج است»، نتیجه یادشده را به دست می‌دهد، که آن نیز به این معناست که «هر الفی مندرج در ج است». صحت کبرای کلی براساس قاعده‌ای در عالم نسب به نام خاصیت تعدی‌پذیری نسبت اندراج تبیین می‌شود؛ به این معنا که هرگاه یک شیء در شیء دوم مندرج باشد و آن شیء دوم نیز در شیء سوم مندرج باشد، تعدی‌پذیری نسبت اندراج حکم می‌کند که شیء اول نیز در شیء سوم مندرج است.

با چنین تحلیلی از نسبت اندراج و خاصیت تعدی‌پذیری آن نظام منطق استنتاجی ارسطویی که بر حدود و مفاهیم مبتنی است و تلقی «موضوع، محمول، رابط» را از مقدمات قیاس ارائه می‌کند عملاً و به نحو غیرمستقیم بر نظام مبتنی بر نسبت (تعدی نسبت اندراج) متکی است. قیاس اقترانی شکل اول نیز چهره دگرگونی می‌یابد و از قالب «موضوع، محمول، رابط»، که مبتنی بر محمولات تک‌موضوعی است، به قالب قیاسات مبتنی بر محمولات چندموضوعی تبدیل می‌شود. اگر شکل اول اقترانی چنین تحلیل شود، دیگر اشکال اقترانی نیز که براساس شکل اول اثبات می‌شوند به تبع چنین تبیین می‌شوند؛ یعنی همه انواع قیاسات اقترانی به نحو غیرمستقیم مبتنی بر قواعد «نسب» تحلیل و تبیین می‌شوند و این نمونه بارز کاربرد قواعد و خواص نسب نزد منطق دانان پیرو ارسطوست.

۵. قیاس مساوات و محمول چندموضوعی

قیاس مساوات از دیدگاه منطق دانان پیرو ارسطو یکی از قیاسات مشکل‌آفرینی^۸ است که ساختار منطقی آن دارای ابهام است. قیاس مساوات بخش کوچکی از منطق نسبت‌ها و تحلیل قضایا و قیاسات متضمن نسبت است که در منطق سنتی متأسفانه بحث چندانی از آن نشده است. ساختار چنین قیاساتی کم‌و بیش در سده پنجم به عنوان شبهه‌ای بر تعریف قیاس طرح شد (رازی ۱۸۴۷: ۱۶۲) و برای پاسخ به آن شبهه نظریات مختلفی ارائه شد (قراملکی ۱۳۸۷: ۵۰).

برخی منطق دانان متأخر (فاخوری ۱۹۸۰: ۹۹-۱۱۰؛ کلنبوی ۱۳۴۷ ق: ۳۱۰-۳۲۷) قیاس مساوات را تحت عنوان قیاسات غیرمتعارف (علاقات) مطرح کرده‌اند.^۹ قیاس غیرمتعارف

یکی از موضوعات مهم در منطق جدید است که به تفصیل از آن بحث می‌شود و منظور این است که موضوع یا محمول حد وسط در قیاس تلقی نشود، بلکه یکی از متعلقات طرفین قضایا این نقش را ایفا کند: «الف بزرگ‌تر از ب است؛ ب بزرگ‌تر از ج است؛ . الف بزرگ‌تر از ج است». نشانه‌هایی از بحث یادشده نزد منطق‌دانان مسلمان وجود دارد، اما متأسفانه به‌علت محصوربودن در ضوابط منطق ارسطویی این بحث در میان منطق‌دانان پیرو ارسطو چندان تعمق نیافت.

قیاس مساوات در واقع قیاس متضمن نسبت است و چون بارزترین نمونه نسبت مساوی بوده است، منطق‌دانان در تحلیل ساختار منطقی چنین قیاسی به نمونه بارز آن که مساوات است عطف توجه کرده‌اند و با ذکر مثالی تحلیل خود را ارائه کرده‌اند: «الف مساوی ب است؛ ب مساوی ج است؛ . الف مساوی ج است». چنین ساختاری تمام قیاس‌های متضمن نسبت از قبیل موازات، معاندت، مماثلت، مشابهت را در بر می‌گیرد.

دانشمندان منطق در مواجهه با مشکل قیاس مساوات از طرفی احساس می‌کردند این نوع از قیاس بدون مثال نقضی صورتاً منتج است؛ یعنی در همه مصادیق و موارد (محتوا) نتیجه صادق می‌دهد. از طرف دیگر فاقد شرایط منطقی انتاج است؛ یعنی با وجود این که ظاهراً دارای ساختار قیاس بسیط است، هیچ‌یک از شرایط اقیسه رایج در منطق را ندارد؛ چنین قیاسی فاقد شرایط اشکال چهارگانه قیاس اقترانی است؛ زیرا اولاً حد وسط در آن به‌عینه تکرار نشده است و ثانیاً یکی از مقدمات آن لزوماً کلی نیست و هر دو مقدمه آن جزئی است. از سوی دیگر قیاس مساوات شرایط منطقی قیاس استثنایی (وضع مقدم و رفع تالی) را نیز ندارد؛ زیرا نتیجه بالفعل (بالکل)، خود یا نقیض آن، در یکی از مقدمات نیامده است. علاوه بر این فاقد مقدمه شرطی است؛ در حالی که قیاس استثنایی حداقل یک مقدمه شرطی لازم دارد (طوسی ۱۳۷۵: ۲۸۷).

هنگامی که از شمول و تمامیت منطق ارسطویی به‌ویژه از نظریه قیاس او و شرایط آن بحث می‌کنیم، قیاس مساوات با رویکردی نو قابل طرح و بررسی است. مقدمات قیاس مساوات به عقیدین، که از سنخ مفاهیم کلی و ماهیات‌اند، تحلیل نمی‌شوند، بلکه ما در چنین قیاسی با نسبت مواجهیم که حد وسط قیاس واقع می‌شود و باید نسبت را از حد وسط در مقدمات به حد اصغر و حد اکبر در نتیجه سرایت دهیم. در منطق قدیم، قداً چون با محمول‌های چندموضوعی آشنا نبودند، نمی‌توانستند قیاس مساوات را به دو بخش اسمی و محمولی تحلیل کنند. مثلاً در «الف مساوی ب است» «الف و ب» بخش اسمی و «مساوی است» بخش محمولی معرفی شود؛ بنابراین به‌ناچار چنین قیاس‌هایی را نیز به عقیدین

(موضوع و محمول) تحلیل می‌کردند: «الف» موضوع است و «مساوی ب» محمول است و جزء سومی به‌عنوان رابطه بین موضوع و محمول پیوند برقرار می‌کند.

منطق‌دانان (طوسی ۱۳۷۵: ۲۳۶-۲۳۷) برای حل این مشکل، در موضعی که از قیاس مساوات بحث کرده‌اند، تدابیری اندیشیده‌اند. طرح این راه‌حل‌ها از سوی منطق‌دانان نشان‌دهنده این است که چه دیدگاهی در حل این مسئله داشته‌اند. به‌عبارت‌دیگر تلاش آن دسته از منطق‌دانان که بعد از قیاس اقترانی حملی و قبل از قیاس استثنایی و قیاسات مرکب قیاس مساوات را طرح کرده‌اند مؤید این مطلب است که ساختار قیاس مساوات را در قالب یک قیاس مرکب نپذیرفتند و چنین ساختاری را یک قیاس بسیط می‌دانند؛ برعکس برخی دیگر بحث از قیاس مساوات را بعد از قیاس استثنایی و جزء قیاس‌های مرکب مطرح کرده‌اند و این دال بر این است که این عده معتقدند که قیاس مساوات ساختار قیاس مرکب دارد.

مقایسه راه‌حل بسیط‌انگاری با مرکب‌انگاری: ۱. هر دو نظریه به یک مقدمه محذوف در تحلیل ساختار تفصیلی قیاس مساوات قائل‌اند؛ ۲. در تحلیل ساختار بسیط‌انگاری ظاهراً سه مقدمه در جریان استدلال شرکت دارند، ولی حقیقتاً این سه مقدمه در استنتاج دخالت ندارند؛ یعنی عملاً دو قیاس مجزا نداریم؛ ۳. در بسیط‌انگاری ساختار قیاس مساوات درپرتو دو مقدمه مذکور از طریق تحلیل مفهومی (و نه ترکیب قیاسی) به سطر سوم استدلال می‌رسیم، درحالی‌که در مرکب‌انگاری از طریق قیاس به چنان مقدمه‌ای دست می‌یابیم؛ ۴. در تحلیل بسیط‌انگاری، سطر سوم استدلال مقدمه جداگانه‌ای غیر از سطر اول نیست، بلکه جای‌گزین مفهومی برخی اجزای قضیه از این دو مقدمه است. در واقع در این تحلیل یکی از مقدمات قائم‌مقام مقدمه دیگر است (کلنوی ۱۳۴۷ ق: ۳۱۰-۳۲۷؛ فاخوری ۱۹۸۰: ۹۹-۱۱۰).

ممکن است بتوان گفت ریشه بحث علاقات (از جمله قیاس مساوات) در آثار ارسطو به‌طور پراکنده و اشاره‌وار و نه صریح وجود دارد؛ اما این‌که چرا ارسطو از خود قیاس علاقات استفاده نمی‌کند و سعی دارد آن‌ها را به شکل موضوع-محمولی مطرح کند داستان دیگری دارد. با اندک تأملی روشن می‌شود که اولاً منطق‌دانان مسلمان برای توجیه استدلال‌های ساده‌ای (مانند قیاس مساوات) دچار چه چالش‌هایی شده‌اند و بدیهی است که این گرفتاری‌ها از التزام آن‌ها به قیاس حملی نشئت گرفته است.^{۱۰} ثانیاً این‌گونه نیست که منطق قدیم به این دلیل از اثبات استدلال‌های متضمن نسبت ناتوان باشد که دارای نسبت‌اند، بلکه مشکل اصلی منطق قدیم همان اتکا بر تحلیل موضوع-محمولی گزاره و عطف توجه صرف به قیاس حملی است؛ یعنی در هر نوع استدلالی باید موضوع و محمول و حد وسط

معلوم شود و بدیهی است که چنین امری همه جا میسر نیست. مؤید این نظریه این است که در منطق قدیم صدق نتیجه قیاس متضمن نسبت منوط به صدق مقدمه خارجی است؛ در حالی که در منطق جدید مقدمه‌ای را که بیان‌گر نسبت یا خاصیت نسبت (تعدی، تقارن، انعکاس، و ...) است به استدلال می‌افزایند.

بنابراین قیاس مساوات خللی را در نظام منطق موضوع - محمول - رابطه ارسطویی نشان می‌دهد؛ زیرا از طرفی تلقی ارسطویی قیاس اقتضا می‌کند که مقدمات قیاس به حدود تحلیل شوند و هر حد یک محمول تک‌موضوعی است، در حالی که قیاس مساوات از مقدماتی تألیف می‌شود که متضمن نسبت یا بخش محمولی چندموضوعی است. بنابراین ارجاع قیاس مساوات به قالب اقترانی خالی از اشکال نیست. البته، هم‌چنان که گفتیم، منطق دانان در تبیین شکل‌های اقترانی از مفهوم اندراج استفاده می‌کنند که این امر به نحوی ارجاع آن به امثال قیاس مساوات است (قراملکی ۱۳۸۷: ۵۰).

۶. مأخذ اول و مأخذ ثانی و تعدی پذیری نسبت مقوم

منطق دانان در کتاب برهان از صناعات خمس مسئله‌ای تحت عنوان «مأخذ اول و مأخذ ثانی» و تفاوت آن دو را مطرح می‌کنند. در اثبات قضایای یقینی به‌عنوان مسئله برهانی، قاعده این است که در قضایایی که نتیجه قیاس برهانی است محمول آن‌ها نمی‌تواند نسبت به موضوع آن ذاتی مقوم باشد؛ زیرا مقوم بین‌الثبوت است و نیازی به اثبات آن از طریق قیاس برهانی نیست، بلکه قابل اثبات برهانی هم نیست. از طرف دیگر چون عرضی غیرلازم هم نمی‌تواند محمول قضایای یقینی واقع شود، بنابراین حد اکبر نسبت به حد اصغر (محمول نتیجه قیاس برهانی نسبت به موضوع آن) لزوماً عرضی ذاتی است، یعنی نه مقوم است و نه عرضی غیرلازم.

اندیشمندان منطقی (حلی ۱۳۶۲: ۲۱۶) می‌گویند: برای انتاج قضیه «حد اکبر نسبت به حد اصغر عرضی لازم است» دو راه وجود دارد که، بر مبنای این دوگانگی، تفاوت مأخذ اول از مأخذ ثانی مشخص می‌شود: راه نخست قیاسی است که در آن حد وسط مقوم حد اصغر باشد که این روش را مأخذ اول می‌گویند؛ راه دوم قیاسی است که در آن حد وسط نسبت به حد اصغر عرضی لازم باشد که به این روش مأخذ ثانی گویند. به عبارت دیگر محمولات مسائل مقوم موضوعات آن‌ها نیستند، بلکه اعراض ذاتی موضوعات‌اند؛ زیرا مقوم را نمی‌توان طلب کرد. در چنین شرایطی در محمولات مقدمات نیز اگر فقط حد وسط

مقوم اصغر باشد، مأخذ اول، وگرنه مأخذ ثانی، نامیده می‌شود. در واقع محمول هر مسئله باید خارج از موضوع باشد و نمی‌تواند مقوم آن باشد؛ زیرا مقوم شیء را نمی‌توان با برهان برای آن شیء اثبات کرد، زیرا تصور موضوع متوقف بر ثبوت محمول بر آن است و از آنجاکه یکی از خواص جزء این است که در وجود و عدم ذهنی و خارجی مقدم بر کل باشد، بنابراین نمی‌توان بر مسائل علمی برهان اقامه کرد، مگر پس از تصور اجزای آن‌ها.

از آنچه گفتیم معلوم می‌شود که مقوم نمی‌تواند مطلوب باشد، بلکه محمولات باید اعراض ذاتی موضوعات مطالب خود باشند، درحالی‌که این محمولات در مقدمات می‌توانند مقوم باشند؛ بنابراین حد وسط در برهان می‌تواند مقوم اصغر و یا عارض آن باشد. پس اگر حد وسط مقوم اصغر باشد، اکبر نمی‌تواند مقوم حد وسط باشد، زیرا مقوم مقوم شیء مقوم شیء است؛ بلکه باید در این حالت عارض آن باشد که آن را مأخذ اول گویند. مثل این که بگوییم: انسان ناطق است و هر ناطقی ضاحک است. اما اگر حد وسط عارض اصغر و نه مقوم آن باشد، در این صورت حد اکبر می‌تواند مقوم حد وسط و یا عارض آن باشد که آن را مأخذ ثانی گویند. منطق‌دانان، در بحث تفاوت این دو، نکته مهمی را مطرح می‌کنند: در مأخذ اول حد اکبر نسبت به حد وسط نمی‌تواند مقوم باشد؛ زیرا در این صورت حد اکبر در نتیجه هم نسبت به حد اصغر مقوم خواهد بود، درحالی‌که در مطلوب برهانی چنین امری محال است.

آن‌ها علت این امر محال را، که چرا اگر در کبری حد اکبر نسبت به حد وسط مقوم باشد، در نتیجه نیز حد اکبر نسبت به حد اصغر مقوم خواهد بود، ناشی از خاصیت تعدی‌پذیری نسبت مقوم می‌دانند. در قیاس «الف ب است؛ هر ب ج است؛ پس الف ج است»، به فرض برهانی بودن قیاس، انحصاراً «ج» عرضی لازم (ذاتی) «الف» است. اگر «ب» (حد وسط) مقوم «الف» باشد (به فرض مأخذ اول)، در این صورت اگر «ج» (حد اکبر) مقوم «ب» باشد، تعدی‌پذیری نسبت مقوم حکم می‌کند که «ج» مقوم «الف» باشد، حال آن‌که چنین امری محال و خلاف فرض است. چنین نتیجه محالی در قالب یک قیاس مساوات می‌تواند اقامه شود: ب مقوم الف است. ج مقوم ب است. ج مقوم الف است. انتاج این قیاس بر مقدمه کلی صادقی مبتنی است: «مقوم مقوم مقوم است» (ابن سینا ۱۴۳۰ ق: ۳۶).

اساس این بحث بر خاصیت تعدی نسبت تقوم مبتنی است و این نمونه دیگری از کاربرد نسبت‌ها در مباحث منطقی یا ابتدای مسائل منطقی بر قواعد و خواص نسب است.^{۱۱}

- مثال برای مأخذ اول: صغری: انسان ناطق است (مقوم)؛ کبری: هر ناطقی متعجب است (عرض لازم)؛ نتیجه: انسان متعجب است (عرضی لازم)؛

- مثال برای مأخذ ثانی: صغری: انسان متعجب است (عرضی لازم)؛ کبری: هر متعجبی ضاحک است (عرضی لازم)؛ نتیجه: انسان ضاحک است (عرضی لازم)؛
- مثال برای مأخذ ثانی: صغری: ضاحک انسان است (عرضی لازم)؛ کبری: هر انسانی حیوان است (مقوم)؛ نتیجه: ضاحک حیوان است (عرضی لازم).

از این رو ارتباط بحث مأخذ اول و مأخذ ثانی با محتوای پژوهش این است که مبتنی بر خاصیت تعدی نسبت تقوّم است؛ یعنی اگر حد وسط نسبت به حد اصغر مقوم باشد و حد اکبر نیز نسبت به حد وسط مقوم باشد، لزوماً حد اکبر در نتیجه مقوم حد اصغر خواهد بود؛ زیرا تقوّم نسبتی متعدی است؛ یعنی مقوم مقوم مقوم است.

۷. نتیجه گیری

توجه منطق دانان مسلمان به نسبت و ارائه تحلیل منطقی از احکام و خواص آن و به کارگیری قواعد استنتاجی متضمن نسبت امری مسلم به نظر می رسد؛ اما ره یافت آن‌ها در باب تحلیل نسبت، قواعد آن، و نیز کاربرد نسبت‌ها در یک سطح نبوده است. آنان درباره نسبت بین دو مفهوم (مفهوماً و مصداقاً) به نحو مدون بحث کرده‌اند، اما در بحث از قواعد و خواص استنتاجی مربوط به نسبت به طور پراکنده سخن گفته‌اند، به گونه‌ای که به تمایز خواص مختلف نسبت توجه نداشته‌اند. از این رو نمی توان ادعا کرد آن‌ها به طور کلی درباره مباحث مختلف مربوط به نسبت بدون موضع و تحلیل منطقی بوده باشند، چه بسا تحلیل منطقی از خواص و قواعد نسب ارائه و از آن‌ها استفاده نیز کرده‌اند. در واقع منطق ارسطویی در موضعی (از جمله مباحث مطرح شده در این پژوهش) با مشکل بحث از نسبت روبه‌رو بوده است، اما این رویارویی صریح نبوده است.

منطق ارسطویی، با محدود کردن خود در نظریه قیاس، از نظریه اساسی تر منطق جمله‌ها، که مبنای نظریه قیاس است، غافل مانده است و دلیل آن مرعوبیت سنت ارسطویی در برابر خود ارسطوست، و نه این که به آن نیاز چندانی نداشته باشد. پیامد چنین غفلتی این است که پیروان ارسطو این بخش بنیادی و مستقل منطق را دست کم گرفته و درصددند آن را با شگردهای تصنعی و پیچیده به شکل‌های قیاس تحویل کنند، اگرچه در استدلال‌های قیاسی، به عنوان پیش فرض، مجبورند از منطق جمله‌ها استفاده کنند. در واقع این تلاش به لحاظ روش شناختی محکوم به شکست است؛ چراکه برهان خلف به مثابه کارآمدترین برهان در تبدیل اشکال از سنخ منطق جمله‌هاست؛ بنابراین نادیده گرفتن بخشی از منطق (منطق جمله‌ها)، که نظریه قیاس بدون آن ناقص خواهد ماند، از سوی ارسطو شگفت آور است.

پی‌نوشت‌ها

۱. جالینوس در پایان مقدمهٔ جدل می‌گوید: استدلال‌هایی وجود دارند که با قالب‌های ارسطویی یا روایان سازگار نیست؛ مثلاً سوفرونیکوس پدر سقراط است، پس سقراط پسر سوفرونیکوس است. وی معتقد است که می‌توان قواعدی کلی ارائه داد که به وسیلهٔ آن‌ها بتوان اعتبار قیاس‌های متضمن نسبت را کنترل کرد، اما هیچ تلاشی برای اجرای این طرح صورت نمی‌دهد (Kneale and 1962: 185).
2. $(\forall x)(\forall y)(\forall z)(Rxy \wedge Ryz - Rxz)$
3. $(\forall x)(\forall y)(Rxy - Ryx)$
۴. منطق‌دانان بر مبنای خاصیت تقارن نسبت تباین به این نتیجه رسیده‌اند که عکس مستوی سالب کلی سالب کلی است. ضمن این‌که مؤید این نکتهٔ ظریف است که آن‌ها به تأثیر کاربرد نسبت‌ها در استنتاج قواعد منطقی تفتن داشته‌اند.
۵. منطق‌دانان دویبخشی بحث از تناقض، تضاد، تداخل، داخل تحت تضاد، و عکس را تحت عنوان استدلال‌های مباشر مطرح می‌کنند، ولی منطق‌دانان نه‌بخشی چنین مباحثی را در احکام قضایا و نسبت بین آن‌ها طرح و بررسی می‌کنند.
۶. «و هو أن یصیر المحمول موضوعاً والموضوع محمولاً مع حفظ کیفیة وبقاء الصدق والکذب بحاله، أما الكمیة فلا یجب أن تبقى». (ابن سهلان ساوی ۱۹۹۳: ۲).
۷. شرط فعلیت صغری به عقیدهٔ فارابی، که عقدالوضع را بالامکان می‌داند، ضروری نیست و بنابراین بیان او متفاوت است.
۸. مرحوم مظفر با تعبیر «من القیاسات المشکله...» از قیاس مساوات یاد می‌کند.
۹. عادل فاخوری موضوعات متعدد و مهمی از منطق را مطرح کرده و به دنبال پاسخ این سؤال بوده است که آیا بحث از نسبت، که در منطق جدید به‌طور مستوفی مطرح است، در منطق سنتی نیز ریشه دارد یا نه؟ به این منظور او سعی کرده است بحث از قیاس غیرمتعارف را در منطق سنتی ریشه‌یابی کند. وی نشانه‌هایی از بحث یادشده را در آثار ابن سینا می‌بیند، اما تکیهٔ بیش‌تری به کلبوی (۱۳۴۷ ق: ۳۱۰-۳۲۷) دارد. عادل فاخوری درصدد برمی‌آید با استفاده از نماد منطق جدید ضروب گوناگون اشکال چهارگانه قیاس را بررسی کند و در نهایت نتیجه می‌گیرد شرایط انتاجی که در قیاس سنتی مدنظر است در مورد قیاس علاقات نیز صحت دارد (فاخوری ۱۹۸۰: ۹۹-۱۱۰).
۱۰. امروزه نه‌تنها توجیه قیاس مساوات، بلکه نسبت‌های پیچیده‌تر (چندموضعی و ...) هم با منطق جدید میسر است.
۱۱. توضیح این نکته ضروری است که در مأخذ ثانی نسبت حد اکبر به حد وسط هم می‌تواند مقوم باشد و هم می‌تواند عرضی لازم باشد؛ زیرا در هیچ‌کدام از دو مورد یادشده محذور محال،

آن گونه که در مأخذ اول ذکر کردیم، لازم نمی آید؛ چراکه حد وسط در صغری نسبت به حد اصغر (بنابر فرض مأخذ ثانی بودن) لزوماً عرضی لازم است.

کتابنامه

- ابن رشد (۱۹۹۲)، *تلخیص منطق ارسطو*، تحقیق جیرار جیهامی، المجلد الأول، بیروت: دار الفكر اللبناني.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۳۰)، *الإشارات والتنبيهات*، تصحیح محمود شهابی، تهران: دانشگاه تهران.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۳ ق.)، *الإشارات والتنبيهات*، شرح خواجه طوسی، ج ۱، تهران: دفتر نشر کتاب.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۳۰ ق.)، *الشفاء*، ج ۱۰، تصدیق و مراجعه الدكتور ابراهیم مدکور، قم: ذوی القربی.
- جعفری ولنی، علی اصغر (۱۳۹۲)، «جریان‌شناسی و مبانی منطقی نسبت‌های چهارگانه نزد منطق‌دانان مسلمان»، *خردنامه صدر*، ش ۷۱، بهار.
- الحسینی الأعرج (۱۳۷۰)، *الأرجوزة فی المنطق، منطق و مباحث الفاظ*، تهران: دانشگاه تهران.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۳۷۹)، *الأسرار الخفية فی العلوم العقلية*، تحقیق إحياء التراث الإسلامی، قم: دفتر انتشارات تبلیغات اسلامی.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۳۶۲)، *الجواهر النضید*، قم: بیدار.
- رازی، فخرالدین (۱۸۴۷)، *الإشارات*، تهران: نسخه خطی مجلس شورای اسلامی.
- رازی، قطب‌الدین (۱۳۹۳)، *شرح المطالع*، تهران: دانشگاه تهران.
- رازی، قطب‌الدین (۱۳۸۴)، *تحریر القواعد المنطقية فی شرح الرسالة الشمسية*، تصحیح محسن بیدارفر، قم: بیدار.
- رازی، قطب‌الدین (۱۳۷۵)، *شرح شرح الإشارات*، ج ۳، ج ۱ (علم المنطق)، قم: نشر البلاغه.
- ساوی، ابن سهلان (۱۹۹۳)، *البصائر النصيرية فی علم المنطق*، بهامشه تعلیقات و شرح محمد عبده، بیروت: رفیق العجم.
- طوسی، نصیرالدین (۱۳۷۵)، *شرح الإشارات*، مع شرح الشرح للعلامة قطب‌الدین رازی، ج ۳، ج ۱ (علم المنطق)، قم: نشر البلاغه.
- فاخوری، عادل (۱۹۸۰)، *منطق العرب من وجهه نظر منطق الحديث*، بیروت: دارالطبعة للطباعة و النشر.
- قراملکی، فرامرز (۱۳۸۷)، «مقدمه»، *التنقيح*، نوشته ملاصدرا، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر
- کلنبوی، اسمعیل بن مصطفی (۱۳۴۷ ق.)، *البرهان*، تصحیح فرج الله زکی الکردی، مصر: مطبعة السعادة بجوار محافظه (نشره الکردی).